پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام

جلد اوّل

بخش دوّم

اَفَاَمَرَهُمُ اللهُ سُبْحانَهُ بِالإِخْتِلافِ فَاَطاعُوهُ! اَمْ نَـهاهُمْ عَـنْهُ فَـعَصَوْهُ! اَمْ اَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ ديناً ناقِصاً فَاسْتَعانَ بِهِمْ عَلى اِتْمامِهِ! اَمْ كانُوا شُرَكاءَ لَهُ، فَلَهُمْ اَنْ يَقُولُوا، وَ عَلَيْهِ اَنْ يَرْضى؟ اَمْ اَنْزَلَ الله سُبْحانَهُ ديناً تـامّاً فَـقَصَّرَ الرَّسُولُ صلی الله علیه و آله و سلم عَنْ تَبْليغِهِ وَ اَدائِهِ، وَ اللهُ سُبْحانَهُ يَقُولُ: «ما فَرَّطْنا فِى الْكِتابِ مِنْ شَىْءٍ» وَ فيه تِبْيانُ لِكُلِّ شَىْءٍ، وَ ذَكَرَ اَنَّ الْكِتابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَ اَنَّهُ لاَ اخْتِلافَ فيهِ فَقالَ سُبْحانَهُ: «وَلَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَـيْرِ اللهِ لَـوَجَدُوا فـيهِ اخْتِلافاً كَثيراً».

ترجمه

(چگونه ممکن است این همه آرای ضدّ و نقیض در مسألهٔ واحد، حکم خداوند باشد!) آیا خداوند سبحان به آنها دستور اختلاف و پراکندگی داده است و آنها اطاعت فرمان او کرده‌اند! یا این که آنها را از اختلاف بر حذر داشته و آنها عصیان نموده‌اند! یا این که دین ناقصی نازل کرده و در تکمیل آن از آنها کمک خواسته است! یا این که آنها شریکهای خدایند و حق دارند بگویند (و حکم صادر کنند و قانون بنویسند) و بر خدا لازم است رضایت دهد! یا این که خداوند سبحان دین کاملی نازل کرده، ولی پیامبر در تبلیغ و ادای آن کوتاهی نموده است! حال آن که خداوند سبحان می‌فرماید: «**ما چیزی در قرآن فروگذار نکردیم**» و «**در قرآن بیان همه چیز آمده است**» و نیز فرموده: «بخش‌های قرآن یکدیگر را تصدیق و تأیید می‌کنند» و هیچ گونه اختلافی در آن راه ندارد» (تا مایهٔ اختلاف آرا شود، چگونه ممکن است در قرآن اختلافی باشد در حالی که) خداوند سبحان می‌فرماید: «اگر این قرآن از ناحیهٔ غیر خدا بود اختلافات بسیاری در آن می‌یافتند».

شرح و تفسیر

این اختلافات قابل توجیه نیست

امام در این بخش از سخنانش به یک استدلال متین و محکم برای ابطال مسألهٔ اجتهاد به رأی و تصویب آرای مجتهدین و به تعبیر ساده‌تر قانونگذاری فقها دست زده و با یک تقسیم دقیق که بر پنج پایه قرار گرفته، تمام راه‌های فرار را بر آنها می‌بندد، و نادرستی این طرز فکر را به روشن‌ترین بیان تبیین می‌کند.

نخست می‌فرماید: «سرچشمهٔ این همه اختلاف آرای آنها در مسائل فقهی چیست؟ «آیا خداوند سبحان به آنها دستور اختلاف و پراکندگی داده است و آنها اطاعت فرمان او کرده‌اند!» (**اَفَاَمَرَهُمُ اللهُ سُبْحانَهُ بِالاِخْتِلافِ فَاَطاعُوهُ**).

به یقین چنین چیزی امکان‌پذیر نیست چرا که خداوند واحد و یکتا همیشه دعوت به وحدت و یگانگی می‌کند و از تفرقه و پراکندگی بر حذر می‌دارد، اوست که در قرآن مجیدش می‌فرماید: «**وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا**؛ همگی به ریسمان (محکم) الهی چنگ زنید و متفرق نشوید».[1]

بنابراین اختلاف حتماً از جای دیگری سرچشمه می‌گیرد و لذا در دوّمین مرحله می‌فرماید: «یا این که خداوند آنها را از اختلاف بر حذر داشته و آنها عصیان نموده‌اند!» (**اَمْ نَهاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ**).

به یقین یکی از سرچشمه‌های اصلی اختلاف همین است؛ ولی قضاتی که در مسألهٔ واحد رأیهای مختلفی دارند هرگز آمادهٔ پذیرش چنین احتمالی نیستند! بنابر این پاسخ آنها نیز در برابر این سؤال منفی است.

سپس به سراغ احتمال سوّم می‌رود، می‌فرماید: «یا این که خداوند سبحان دین ناقص نازل کرده و در تکمیل آن از آنها کمک خواسته است!» (**اَمْ اَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ دیناً ناقِصاً فَاسْتَعانَ بِهِمْ عَلی اِتْمامِهِ**).

---

۱. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۱۰۳.

مسلّم است که هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی‌گوید که دین خدا (اسلام) ناقص است و خداوند از بندگانش برای تکمیل آن یاری می‌طلبد! بلکه به عکس آیات قرآن با صراحت، این آیین را از هر نظر کامل می‌شمارد و می‌فرماید: «**اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الإِسْلامَ ديناً**؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم».[1]

سپس به سراغ احتمال دیگری می‌رود که بطلان آن نیز مانند آفتاب روشن و آشکار است، می‌فرماید: «یا این که آنها شریکهای خدایند و حق دارند بگویند (و حکم صادر کنند و قانون بنویسند) و بر خداوند لازم است رضایت دهد!» (**اَمْ كانُوا شُرَكاءَ لَهُ، فَلَهُمْ اَنْ يَقُولُوا، وَ عَلَيْهِ اَنْ يَرْضى**).

بدیهی است اگر کسی قائل به خدایان متعدّد باشد، باید برای هر کدام از آنها سهمی در قانونگذاری و صادر کردن احکام قائل شود؛ ولی مگر ممکن است مسلمانی که اساس و پایهٔ آیین او بر توحید است و همهٔ اصول و فروع دین را از دریچهٔ توحید می‌نگرد تن به شرک در دهد و فقها و قضات را شرکای خدا بشمرد؟!

به تعبیر دیگر یکی از شاخه‌های توحید (بعد از توحید ذات و صفات) توحید افعال است، و یکی از شاخه‌های توحید افعالی، توحید حاکمیّت و قانونگذاری است؛ و مطابق آن حاکمیّت و تمام شاخ و برگش، باید به خدا منتهی شود. حکم، حکم اوست و فرمان، فرمان او! چنان نیست که خداوند بخشی از قوانین اسلام را خودش تشریع کرده باشد و تشریع بخش دیگری را به مغزهای ناتوان انسانها واگذار کرده باشد! مگر غیر او، از مصالح و مفاسد احکام به طور کامل ممکن است آگاه باشد! مگر ممکن است خداوند زمام بندگان خودش را به دست قانونگذارانی بگذارد که هر کدام به ظن و گمان و رأی قاصر خود قانونی می‌نهند و مردم را در میان انبوهی از آرای

---

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۳.

ضدّ و نقیض، حیران و سرگردان می‌سازند!

سپس امام علیه‌السلام به سراغ آخرین احتمال می‌رود و آخرین راه فرار را نیز به روی آنها می‌بندد و می‌فرماید: «یا این که خداوند سبحان دین کاملی نازل کرده، ولی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تبلیغ و ادای آن کوتاهی نموده است!» **(اَمْ اَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ دیناً تامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَنْ تَبْلیغِهِ وَ اَدائِهِ)**.

بدیهی است هیچ مسلمانی چنین احتمالی را دربارهٔ پیامبر نمی‌دهد؛ چرا که حتّی کسانی که مسألهٔ عصمت را به طور کامل نپذیرفته‌اند و به پندارشان معصوم بودن پیامبر در همه‌جا و همه چیز دلیل کافی ندارد، مسألهٔ عصمت را در تبلیغ و ادای وحی پذیرفته‌اند؛ چرا که بدون پذیرش این معنا، مفهومی برای نبوّت و رسالت باقی نمی‌ماند و نقض غرض حاصل می‌شود.

سپس بار دیگر امام علیه‌السلام به اصل مسألهٔ باز می‌گردد و این حقیقت را روشن می‌سازد که اسلام برای تمام نیازهای زندگی بشر، آنچه از احکام لازم بوده است تشریع کرده و چیزی فروگذار نکرده است. و به این ترتیب مسألهٔ «**مالا نَصَّ فیهِ لا حُکْمَ فیهِ**؛ آنچه نصّی در آن وارد نشده حکمی ندارد» را از آنها می‌گیرد و می‌گوید: «خداوند سبحان می‌فرماید: ما هیچ چیزی را در قرآن فروگذار نکردیم و در قرآن بیان همه چیز آمده است!» **(وَاللهُ سُبْحانَهُ یَقُولُ: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ وَ فیهِ تِبْیانُ لِکُلِّ شَیْءٍ)**.[1]

این دو آیه گواه روشنی است بر این که خداوند هرگز دین ناقصی نازل نکرده و از کسی برای تکمیل آن استمداد نجسته است؛ بلکه همهٔ آنچه مورد نیاز است در قرآن مجید آمده، بخشی در عمومات قرآن، و بخشی در احکام خاصّه که شرح آن در بحث نکات، به خواست خدا، خواهد آمد.

---

۱. باید توجّه داشت جملهٔ اوّل **(ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیءٍ)** عین همان چیزی است که در آیهٔ ۳۸ سورهٔ انعام آمده، ولی جملهٔ دوّم **(فیه تبیان لکل شیءٍ)** مضمون و محتوای آیهٔ ۸۹ سورهٔ نحل است که می‌فرماید: «**وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیءٍ**» نه این که عین همان جمله بوده باشد.

سپس برای این که این حربه را نیز از قاضیان ضدّ و نقیض گو بگیرد، که هر کدام ممکن است به آیه‌ای استناد جسته که مفهوم آن با یکدیگر متفاوت باشد، می‌افزاید: «خداوند فرموده بخشهای قرآن یکدیگر را تصدیق و تأیید می‌کنند و هیچ گونه اختلافی در آن وجود ندارد!» **(وَ ذَكَرَ اَنَّ الْكِتابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ اَنَّهُ لا اخْتِلافَ فيهِ)**.

بعد برای تکمیل این سخن و بیان دلیل روشنی از خود قرآن بر این که هیچگونه اختلافی در میان آیات آن نیست می‌افزاید: «خداوند سبحان فرمود: اگر این کتاب از سوی غیر خدا بود اختلافات بسیاری در آن می‌یافتند» **(فَقالَ سُبْحانَهُ: «وَلَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فيهِ اخْتِلافاً كَثيراً»)**.[1]

بدیهی است انسانها علمشان محدود است و با گذشت زمان یا دگرگونی مکان و خلاصه کشف امور تازه، افکارشان تغییر می‌یابد؛ و به همین دلیل ممکن است یک گوینده یا یک نویسنده در طول زمان عمر خود، مطالب ضدّ و نقیض و مختلفی را بگوید که لازمهٔ محدود بودن علم و دگرگونی و تکامل افکار با گذشت زمان است. اینها از یکسو، از سوی دیگر انسان فراموشکار است؛ چه بسا مطلبی را امروز بگوید و فردا یا ماه و سال دیگر آن را فراموش کند و نظری بر خلاف آن ابراز دارد.

ولی خداوندی که عالم به همه چیز است و گذشته و آینده «**وَ ما كانَ وَ ما يَكُونُ**» را می‌داند، گذشت زمان هیچ تغییر و دگرگونی در ذات مقدّسش ایجاد نمی‌کند؛ چرا که مافوق زمان و مکان است. و از این گذشته نسیان و فراموشی برای او مفهومی ندارد. چگونه ممکن است در کلام چنین کسی کمترین اختلاف و سخنان ضدّ و نقیض باشد.

از مجموع آنچه در بالا آمد به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که امام علیه السلام با بیان رسا و تحلیل دقیق و ظریفش مسألهٔ تصویب و تمسّک به قیاس و استحسان و اجتهاد به

---

۱. سورهٔ نساء آیهٔ ۸۲.

رأی را بکلّی باطل می‌کند و راه فراری برای طرفداران آن باقی نمی‌گذارد؛ زیرا خدا دین کاملی نازل کرده و قرآن، جامع همهٔ نیازهای انسانهاست و پیامبر کمترین کوتاهی در تبلیغ آن نکرده و هرگز خداوند اختلاف را برای امّت اسلامی نپذیرفته و همه جا آنها را دعوت به اتّحاد و وحدت کرده است. بنابراین اعتقاد به صحّت آرای متناقض و تصویب فتاوای مختلف و همه را حکم واقعی الهی دانستن، چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد، این یک انحراف و اشتباه و گمراهی است نه یک واقعیّت!

* * *

نکته‌ها

چگونه در قرآن همهٔ نیازها وجود دارد؟

همان گونه که در فراز بالا از این خطبهٔ مهم تأکید شده، قرآن مجید به صراحت آیات متعدّد، بیانگر همهٔ اموری است که مسلمانان تا دامنهٔ قیامت به آن نیازمندند. در احادیث اسلامی نیز این موضوع با صراحت بیشتری بیان شده، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «**اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی اَنْزَلَ فِی الْقُرْآنِ تِبْیانَ کُلِّ شَیءٍ حَتّی وَ اللهِ ما تَرَکَ شَیْئاً تَحْتاجُ اِلَیْهِ الْعِبادُ، حتّی لا یَسْتَطیعَ عَبْد یَقُولُ لَوْ کانَ هذا، اُنْزِلَ فِی الْقُرانِ، اَلا وَ قَدْ اَنْزَلَهُ اللهُ فیهِ**؛ خداوند در قرآن هر چیزی را بیان کرده است به خدا سوگند چیزی که مورد نیاز مردم بوده است کم نگذارده، تا کسی نگوید اگر فلان مطلب درست است باید در قرآن نازل می‌شد. آگاه باشید همهٔ نیازمندیهای بشر را خدا در آن نازل کرده است».[1]

ولی در این جا این سؤال پیش می‌آید که ما احکام مختلفی را می‌بینیم که در

---

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۷۴ ـ اصول کافی، ج ۱، ص۵۹ (در معنای این روایت دو احتمال داده شد نخست این که «لو» شرطیه باشد و دیگر آن که تمنّی باشد و «الا» گاه به عنوان «اِلاّ» استثنائیه و گاه به صورت «الا» برای تنبیه گفته شده ـ به مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۰۲ مراجعه شود).

قرآن نیامده و این با جامعیّت قرآن سازگار نیست؛ مثلاً، تعداد رکعات نماز، اجناسی که در آن زکات واجب است، نصاب زکات، مقدار آن و بسیاری از مناسک حج، عدد سعی صفا و مروه و دورهای طواف و مسائل دیگری در زمینهٔ حدود و دیات و آداب قضاوت و شرایط معاملات و انواع معاملات مستحدثه و مانند آن به وضوح در قرآن دیده نمی‌شود.

در پاسخ این سؤال باید به سه نکته توجّه کرد:

نخست این که در قرآن مجید احکام کلیّه و قواعد گسترده و عمومات و اطلاقاتی وجود دارد که بسیاری از مشکلات را می‌توان با آن حل کرد؛ مثلاً، آیهٔ «**اَوْفُوا بِالْعُقُودِ**»[1] در معاملات، و آیهٔ «**وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدّينِ مِنْ حَرَجٍ**»[2] در ابواب عبادات، و «**لا تُضارَّ والِدَة بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُود لَهُ بِوَلَدِهِ**»[3] در حقوق والدین و آیات دیگری از این قبیل، پاسخگوی بسیاری از سؤالات و مسائل مستحدثه است.

دیگر این که قرآن مجید با صراحت یکی از منابع اصلی احکام الهی و معارف اسلامی را «**سنّت پیامبر**» می‌شمارد و می‌گوید: «**ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**؛ آنچه پیامبر برای شما می‌آورد بگیرید و آنچه شما را از آن نهی می‌کند خودداری نمایید!»[4] و نیز در جای دیگر پیامبر را به عنوان تبیین کننده و شارح قرآن معرفی کرده و می‌فرماید: «**وَ اَنْزَلْنا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ اِلَيْهِمْ**».[5]

پیامبر نیز طبق صریح «حدیث ثقلین»، اهل بیت و عترت را نیز به عنوان یکی از منابع مطمئن احکام و معارف اسلامی معرفی فرموده است و به یقین اگر به توصیه‌های قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل شود هیچ سؤالی در زمینهٔ احکام و غیر آن بدون پاسخ نخواهد ماند.

---

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۱.

۲. سورهٔ حج، آیهٔ ۷۸.

۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۳.

۴. سورهٔ حشر، آیهٔ ۷.

۵. سورهٔ نحل، آیهٔ ۴۴.

سوّم این که از روایات مختلف اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که قرآن ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن معانی و مفهوماتی است که در دسترس همه قرار گرفته و از آن بهره‌مند می‌شوند؛ ولی باطن آن معانی و مفاهیم دیگری است که تنها در اختیار پیامبر و پیشوایان معصوم قرار دارد که با درک و دید دیگری آیات را می‌نگرند و از آن بهره‌گیری و استفادهٔ فراوانی می‌کنند. بنابراین اگر ثقلین (قرآن و اهل بیت) در کنار هم قرار گیرند و مردم در میان این دو جدایی نیفکنند، از این بخش از محتوای قرآن که راه‌گشایی فراوانی دارد، بهره می‌گیرند.

شاید روایت معروف امام صادق علیه السلام که می‌گوید: «**اَنَا اَعْلَمُ کِتابَ اللهِ وَ فیهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَ ما هُوَ کائِنٌ اِلی یَوْمِ الْقیامَةِ وَ فیهِ خَبَرُ السَّماءِ وَ خَبَرُ الاَرْضِ وَ خَبَرُ الْجَنَّةِ وَ خَبَرُ النّارِ وَ خَبَرُ ما کانَ وَ ما هُوَ کائِنٌ، اَعْلَمُ ذلِکَ کَما اَنْظُرُ اِلی کَفّی اِنَّ اللهَ یَقُولُ فیهِ تِبْیانُ کُلِّ شَیءٍ**؛ من به خوبی کتاب خدا را می‌دانم، در آن آغاز آفرینش و آنچه تا روز قیامت به وقوع می‌پیوند وجود دارد، و همچنین است در آن خبر آسمان و زمین و خبر بهشت و دوزخ و خبر آنچه بوده و آنچه خواهد بود. من همهٔ اینها را می‌دانم آن گونه که به کف دستم نگاه می‌کنم! خداوند می‌فرماید: «در قرآن بیان همه چیز است».[1]

در نهج‌البلاغه نیز آمده است:

«**وَ فِی الْقُرآنِ نَبَاءُ ما قَبْلَکُمْ وَ خَبَرُ ما بَعْدَکُمْ وَ حُکْمُ ما بَیْنَکُمْ**؛ در قرآن خبرهای پیش از شما و خبرهای بعد از شما، و حکم در میان شما وجود دارد (گذشته و آینده و حال، همه در آن جمع است)».[2]

در تعبیر دیگری امام علیه السلام دربارهٔ قرآن می‌فرماید:

«**اَلا اِنَّ فیهِ عِلْمَ ما یَأتي وَ الْحَدِیثَ عَنِ الْماضي وَ دَواءَ دائِکُمْ وَ نَظْمَ ما بَیْنَکُمْ**؛ آگاه باشید! در قرآن علوم مربوط به آینده و اخبار مربوط به گذشته و داروی بیماریها و نظم میان شماست».[3]

---

۱. اصول کافی، ج اوّل، ص ۶۱. (مرحوم کلینی در همین باب روایات متعدّد دیگری نقل کرده است.)

۲. کلمات قصار نهج‌البلاغه، حکمت ۳۱۳.

۳. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۵۸.

این سخن تنها در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیامده است؛ بلکه از طرق اهل سنّت نیز نقل شده است:

«سیوطی» در «درّالمنثور» از صحابی معروف «ابن مسعود» نقل می‌کند: «**اِنَّ فیهِ عِلْمَ الاَوَّلینَ وَ الآخِرینَ**؛ در قرآن علم اوّلین و آخرین است.» و از «اوزاعی» نقل می‌کند که در تفسیر آیهٔ «**وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیءٍ. قالَ: بِالسُّنَّةِ**؛گفت منظور این است که به وسیلهٔ سنّت همهٔ حقایقی که در قرآن وجود دارد، کشف می‌شود».[1]

«سیوطی» در کتاب «اتقان»، این معنا را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: «در کتاب خدا خبر پیش از شما و خبر بعد از شما، و حکم میان شماست.»[2]

سپس می‌افزاید: «این حدیث را «ترمذی» و غیر او آورده‌اند.

* * *

۱. الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲. الاتقان، نوع ۶۵ از علوم استفاده شده از قرآن.

بخش سوّم

وَ اِنَّ الْقُرآنَ ظاهِرُهُ اَنیق وَ باطِنُهُ عَمیق، لاتَفْنی عَجائِبُهُ، وَ لا تَـنْقضی غَرائِبُهُ، وَ لا تُكْشَفُ الظُّلُماتُ اِلاّ بِهِ.

ترجمه

قرآن ظاهرش زیبا و آراسته و باطنش عمیق و ژرف است؛ نکات شگفت آورش هرگز تمام نمی‌شود، اسرار نهفته‌اش پایان نمی‌گیرد و ظلمات (جهل و گمراهی) جز در پرتو انوارش بر طرف نخواهد شد!

* * *

شرح و تفسیر

زیبایی و عمق قرآن

در سوّمین و آخرین فراز این خطبه، امام‌علیه‌السلام به توصیف قرآن مجید می‌پردازد و در پنج جملۀ کوتاه و بسیار پرمعنا حقایق زنده‌ای را دربارۀ اهمیّت قرآن بیان می‌کند تا تکمیلی برای بحثهای گذشته باشد و نشان دهد که فقها و قضات اسلامی نباید هرگز از قرآن غافل بشوند و حقایق و احکام آن را دست کم بگیرند و نباید با داشتن قرآن، خود را نیازمند به منبع دیگری (جز منبع سنّت که آن هم از قرآن برخاسته و شارع و مبیّن آن است) بدانند.

در اوّلین توصیف می‌فرماید: «قرآن ظاهرش بسیار زیبا و شگفت‌آور است» **(وَ اِنَّ**

الْقُرآنَ ظاهِرُهُ اَنیق[1]).

این جمله اشاره به فصاحت و بلاغت قرآن دارد، الفاظش بسیار موزون، تعبیرات بسیار حساب شده و آهنگ آیات، آهنگی مخصوص به خود دارد که هر قدر انسان آن را بخواند و تکرار کند هرگز خسته نمی‌شود، شواهد این سخن بسیار است که ورود در این دریای پهناور، ما را از مقصد دور می‌سازد.[2]

در توصیف دوّم می‌فرماید: «و باطن آن عمیق است» (**وَ باطِنُهُ عَمیق**).

غالباً پرداختن به زیباییهای ظاهر، انسان را از عمق معنا دور می‌سازد همان‌گونه که پرداختن به معنای عمیق و به تعبیر دیگر ادای حقّ معنا، انسان را در انتخاب الفاظ زیبا در تنگنا قرار می‌دهد، نهایت قدرت لازم است که میان این دو جمع شود، حقّ معنا به طور کامل ادا شود و در عین حال در قالب‌زیباترین و جالبترین الفاظ قرار گیرد؛ و این حقیقت است که انسان در قرآن مجید به روشنی در می‌یابد که ظاهرش فوق‌العاده آراسته، روح پرور، جذّاب و دلپذیر است و باطنش فوق‌العاده عمیق و پرمحتواست.

ژرفا و عمق قرآن آن گونه است که هرچه، قویترین اندیشه‌ها دربارهٔ آن به کار بیفتد باز پایان نمی‌گیرد. چرا چنین نباشد در حالی که تراوش وحی الهی است و کلام خدا همچون ذات پاکش بی‌انتهاست. نمونه‌های گوناگونی در این زمینه در سوره‌های مختلف قرآن وجود دارد که آنچه را امام در این دو جمله بیان فرموده برای انسان آشکارا و محسوس می‌سازد.[3]

در توصیف سوّم و چهارم می‌فرماید: «نکات شگفت‌آور قرآن هرگز فانی نمی‌شود و

---

۱. «**اَنیق**» از مادهٔ «**اَنَق**» (بر وزن رَمَق) به معنای شیء زیبا و شگفت‌آور است و گاه به معنای فرح و سرور نیز به کار رفته، چراکه لازمهٔ مشاهدهٔ اشیای زیبا و شگفت‌آور است (مقاییس و صحاح و لسان العرب).

۲. علاقه‌مندان به توضیح بیشتر می‌توانند به کتاب پیام قرآن، ج ۸، ص ۱۱۴ به بعد تحت عنوان «اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت» مراجعه نمایند.

۳. برای توضیح بیشتر در این زمینه به همان منبع قبل، ص ۱۳۴ به بعد مراجعه فرمایید.

اسرار نهفتهٔ آن هرگز پایان نمی‌پذیرد» (**لاتَفْنی عَجائِبُهُ، وَ لا تَنْقَضِی غَرائِبُهُ**).

ممکن است تفاوت این دو جلمه در این باشد که جملهٔ اوّل (**لاتَفْنی عَجائِبُهُ**) اشاره به جاودانگی و ابدی بودن شگفتیها و زیباییها و حقایق برجستهٔ قرآن می‌کند، چرا که کتابهای زیادی را می‌توان نام برد که در عصر خود، بسیار شگفت‌آور و جالب بودند ولی با گذشت زمان گرد و غبار کهنگی بر آنها نشست و شگفتیهایش بی‌رنگ شد ولی قرآن هرگز چنین کتابی نیست؛ چرا که تمام کسانی که با آن آشنا هستند همیشه از مطالعه و غرو و بررسی در الفاظ و معانیش لذّت می‌برند.

جملهٔ دوّم اشاره به اسرار نهفتهٔ قرآن است که با گذشت زمان هر روز بخش تازه‌ای از آن آشکار می‌گردد (فراموش نکنید که «**غرائب**» جمع «**غریب**» از مادهٔ «غربت» و «غروب» به معنای دور شدن از موطن، یا پنهان گشتن است و این تعبیر تناسب نزدیکی با اسرار نهفتهٔ قرآن دارد).

در پنجمین و آخرین توصیف می‌فرماید: «ظلمات و تاریکیها جز در پرتو نور قرآن برطرف نخواهد شد!» (**وَ لا تُکْشَفُ الظُّلُماتُ اِلاّ بِهِ**).

نه تنها ظلمت جهل و تاریکی کفر و بی ایمانی و بی تقوایی، بلکه ظلمات در صحنهٔ زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیز بدون تعلیمات قرآن از میان نخواهد رفت.

امروز با این که دنیا از نظر صنایع، فوق‌العاده پیشرفت کرده، ولی با این حال انواع ظلمتها بر جامعهٔ بشری سایهٔ شوم خود را گسترده است؛ جنگها و خونریزیها، ظلم و بی‌عدالتیها، فقر و بدبختی و از همه مهمتر ناآرامی‌های درونی همه جا را فراگرفته و تمام اینها نتیجهٔ مستقیم ضعف ایمان و تقوا و فقر اخلاقی و معنوی است که بهترین راه درمان آن پناه بردن به قرآن است.

از همه اسفناکتر رها کردن قرآن و پناه بردن به آرای ظنّی و افکار قاصر بشری در زمینه احکام است که گروهی از مسلمانان به خاطر دور بودن از قرآن گرفتار آن شدند.

نکته‌ها

۱ـ عواقب شوم دوری از قرآن و اهل بیت علیهم السلام

دوری از قرآن برای همهٔ مسلمانان مـایهٔ زیـان و خسـران است مـخصوصاً بـرای دانشمندان و علمای امّت. همان گونه که امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبهٔ بالا بـا دقیقترین و رساترین بیان نشان داده، که چگـونه گـروهی از هـمان قـرن نـخستین ظهور اسلام به خاطر فاصله گرفتن از قرآن و اهل بیت که شـارحـان الهـی قـرآنـند، سرگردان و حیران مانده‌اند و به راه‌هایی که دون شأن عـالم اسـلامی است کشـیده شده‌اند.

در این جا حدیث جالبی است که از گفتگوی «**عُمَرِ بْنَ اُذَیْنَه**»[1] یکی از یاران امام صادق علیه السلام با «**ابن ابی لیلی**»[2] که حقایق مهمّی در آن برملا شده است.

او می‌گوید: روزی وارد بر «ابن ابی لیلی» شدم که از قضات بود، گفتم: می‌خواهم چند مسأله از تو سؤال کنم ـ و من در آن موقع نوجوانی بـودم ـ گـفت فـرزند بـرادر بپرس!

گفتم: شما جمعیّت قضات کار عجیبی دارید، مسأله‌ای در امور مالی یا مربوط به ازدواج و خون، نزد شما مطرح می‌شود و در آن به رأی خود قضاوت مـی‌کنید؛ امّـا

---

۱. «**عمر بن اذینه**» از بزرگان علمای شیعه از اهل بصره است و از طریق مکاتبه سؤالاتی از امـام صـادق علیه السلام داشت و صاحب بعضی از تألیفات در احکام دین و مورد اعتماد و وثوق بود او در زمان «**مهدی عباسی**» (به خاطر رابطهٔ نزدیکش با اهل بیت و امام صادق علیه السلام) تحت تعقیب قرار گرفت و به یمن فرار کرد و در همان جا وفات یافت.

۲. «**ابن ابی لیلی**» از فقهای معروف اهل سنّت، نـامش «**مـحمد بـن عـبدالرحـمن**» است، ولی در حـدیث بـالا گفتگوی «**ابن اذینه**» را با عبدالرحمن پدر او می‌خوانیم امّا در کتاب مصادر نهج‌البلاغه آمده است که گفتگوی «ابن اذینه» با «محمّد» فرزند او بوده که از زمان بنی‌امیّه تا ایّام حکومت «منصور عـبّاسی» عـهده‌دار مـنصب قضاوت در کوفه بود، در حالی که پدرش «عبدالرحمن» از فقهای عصر علی علیه السلام محسوب می‌شود و هنگام خروج بر «حجاج بن یوسف»، کشته شد (بنابراین «ابن اذینه» که از یاران امام صادق علیه السلام است بـا «مـحمد» معاصر بوده، نه با پدرش «عبدالرحمن»).

همان مسأله نزد قاضی «مکّه» مطرح می‌شود او رأی دیگری صادر می‌کند؛ و باز همان مسأله نزد قاضی بصره و قاضی یمن و قاضی مدینه مطرح می‌شود آنها نیز آرای دیگری صادر می‌کنند که برخلاف آرای قبلی است؛ سپس همهٔ شما نزد خلیفه‌ای که شما را به منصب قضاوت نصب کرده است جمع می‌شوید و از آرای مختلف، او را با خبر می‌سازید و او رأی همهٔ شما را (با آن همه ضدّ و نقیضها) صحیح می‌شمرد! در حالی که خدای شما یکی و پیامبرتان یکی و دین شما یکی است، آیا خداوند، شما را به اختلاف دعوت کرده و اطاعتش نموده‌اید؟ یا شما را از آن نهی فرموده و نافرمانی کرده‌اید؟ یا شما در تشریع احکام، شریک خدا هستید و حق دارید هرچه می‌خواهید بگویید و حکم صادر کنید و بر او لازم است که راضی باشد؟ یا این که خداوند، دین ناقصی را نازل کرده و از شما برای تکمیلش یاری طلبیده است؟ یا دین کاملی را نازل کرده ولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ آن کوتاهی نموده؟ راستی چه پاسخ می‌گویید؟

«ابن ابی لیلی» گفت: از کجا هستی ای فرزندم گفتم: از اهل بصره؛ گفت: از کدام قبیله‌ای؟ گفتم: از طایفهٔ «عبدقیس»؛ گفت: از کدام شاخه‌های آن؟ گفتم: از «بَنی اُذینَه»؛ گفت: با «عبدالرحمان ابن اذینه» چه نسبتی داری؟ گفتم: او جدّ من است.

در این جا او به من خوش آمد گفت و مرا نزد خود نشانید و گفت: برادرزاده سؤال کردی و خشونت به خرج دادی و در سخن خود اصرار ورزیدی و اعتراض کردی و من ان شاء الله جواب تو را می‌گویم.

امّا سؤال تو دربارهٔ اختلاف آرای قضات، به دلیل این است که هر مسأله‌ای برای ما پیش آید که بیانی در رابطه با آن، در کتاب الله و یا سنّت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد، هرگز برای ما شایسته نیست که از کتاب و سنّت فراتر رویم و امّا مسائلی که برای ما پیش می‌آید و در کتاب الله و سنّت پیامبر از آن خبری نیست، ما به رأی خود اخذ می‌کنیم.

گفتم: این کار درستی نیست که انجام داده‌ای! چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

«ما هیچ چیزی را در کتاب (قرآن) فروگذار نکرده‌ایم»؛ و نیز فرموده: «قرآن را برای تبیین همه چیز نازل کردیم»؛ به عقیدهٔ تو اگر کسی عمل به اوامر الهی کند و از نواهی او خودداری کند، آیا وظیفه‌ای بر او هست که اگر انجام ندهد خدا او را عذاب کند یا اگر انجام دهد به او پاداش عطا نماید؟

گفت: چگونه ممکن است پاداش بر چیزی دهد که امر به آن نکرده یا مجازات نسبت به چیزی کند که نهی از آن ننموده است؟

گفتم: اصولاً چگونه ممکن است مسائلی پیش آید که حکم آن در کتاب الله و سنّت پیامبر نباشد؟

گفت: فرزند برادرم! در حدیثی از عمربن خطاب آمده که: در میان دو نفر داوری کرد، کسی که از همه به او نزدیکتر بود گفت: ای امیرمؤمنان! راه صحیح را پیمودی. عمر با تازیانه‌ای که در دست داشت بر او زد و گفت: «مادرت به عزایت بنشیند! به خدا سوگند خود عمر نمی‌داند راه صواب رفته یا خطا! این رأیی بود که به اجتهاد خود گفتم، مرا در پیش روی خودم مدح نگویید»!

من به او گفتم: من هم حدیثی برای تو نقل می‌کنم، گفت: بگو ببینم! گفتم: پدرم این حدیث را از «**علی بن ابی‌طالب**» برایم نقل کرد که قضات سه طایفه‌اند؛ دو طایفه اهل هلاکتند و یک طایفه اهل نجات، امّا آن دو گروه که هلاک می‌شوند گروهی هستند که عمداً قضاوت ظالمانه می‌کنند و یا اجتهاد می‌کنند و راه خطا می‌روند؛ و اهل نجات کسی است که به امر الهی عمل کند.

این حدیث، حدیث تو را باطل می‌کند ای عمو! گفت: به خدا سوگند درست است ای فرزند برادر، پس تو می‌گویی همه چیز در قرآن است؟

گفتم: خداوند چنین فرموده، و هیچ حلال و حرام و امر و نهی نیست مگر این که در قرآن است خواه کسانی از آن آگاه شوند یا از آن آگاه نشوند. خداوند در قرآن از مسائلی خبر داده که ما نیاز (فوق‌العاده‌ای) به آن نداریم چگونه ممکن است از اموری که نیازمندیم خبر نداده باشد؟ گفت: مثلاً مانند چه مسائلی؟

گفتم: داستان آن دو مردی که یکی باغ مهمّی داشت و دیگری با ایمان بود و دستش تهی.... [1]

گفت: (بسیار خوب) این علوم قرآنی که می‌گویی نزد کیست؟

گفتم: خودت می‌دانی نزد کیست!

گفت: دوست دارم او را می‌شناختم پاهای او را با دست خود می‌شستم و خادمش بودم و از او یاد می‌گرفتم.

گفتم: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا کسی را می‌شناسی که وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست بیان مطلبی می‌کرد به او جواب می‌داد و هنگامی که سکوت می‌کرد پیامبر ابتدا می‌فرمود؟

گفت: آری او «**علی بن ابی‌طالب**» بود.

گفتم: سؤال دیگری دارم، آیا هرگز شنیده‌ای که علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ حلال یا حرامی از کسی سؤالی کرده باشد؟

گفت: نه.

گفتم: آیا می‌دانی که دیگران به او محتاج بودند و مسائل را از او می‌گرفتند؟

گفت: آری.

گفتم: پس تمام این علوم‌های قرآنی نزد او بود.

گفت: او از جهان رفته، کجا دست ما به دامنش می‌رسد؟

گفتم: در میان فرزندانش جستجو کن! که این علوم نزد آنهاست.

گفت: چگونه من به آنها دست پیدا کنم؟

گفتم: بگو ببینم اگر بیابانی باشد و راهنمایانی داشته باشد، آنها برخیزند و بعضی از راهنمایان خود را بکشند و بعضی را بترسانند تا فرار کنند و بعضی هم که مانده‌اند خود را پنهان سازند و آنها بدون راهنما بمانند و در میان بیابان سرگردان شوند و

---

۱. به تفسیر نمونه، ذیل آیات ۳۲ به بعد سورهٔ کهف مراجعه فرمایید.

هلاک گردند، دربارهٔ آنها چه می‌گویی؟ (و مقصّر کیست و باید چه کنند؟)

گفت: باید به جهنم بروند! این را گفت و رنگش پرید، صورتش زرد شد و دانهٔ بهی را که در دست داشت محکم بر زمین زد به طوری که متلاشی شد و گفت: «**اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ**».[1]

این حدیث که حقایق جالبی را در عبارت کوتاهی بازگو می‌کند، نشان می‌دهد که خطبهٔ مورد بحث در میان شیعیان عصر امام صادق علیه‌السلام معروف بوده و جوانان شیعه به خوبی از آن آگاه بوده‌اند.

۲ـ قرآن و مسایل مستحدثه (جدید)

بعضی ایراد می‌کنند و می‌گویند جامعهٔ بشری در حال دگرگونی است و هر زمان مسائل تازه‌ای مطرح شود؛ چگونه قرآن مجید که دارای احکام ثابت و غیر متغیّری است، بر جامعهٔ انسانی که دائماً در حال تغییر و تحوّل است تطبیق می‌کند؟ و چگونه می‌تواند پاسخگوی مسائل مستحدثه باشد؟

پاسخ به این سؤال با توجّه به یک نکته روشن می‌شود و آن این که: در قرآن مجید دو گونه احکام وجود دارد: احکام جزیی و احکام کلّی، احکام جزیی مانند احکامی است که برای عبادات ذکر شده، طرز وضو و غسل و تیمّم و یا مسائلی همچون قبله و عدد نمازها و مانند آن.

منظور از مسائل کلّی، قواعد عامّی است که در قرآن مجید وارد شده و شمول بسیار وسیع و گسترده‌ای دارد؛ مانند قاعدهٔ «وجوب وفاداری نسبت به هرگونه عقد و پیمان» (**اَوْفُوا بِالْعُقُودِ**[2]) و قاعدهٔ «**لا حَرَجَ**» (**وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدّینِ مِنْ حَرَجَ**[3]) و قاعدهٔ «**لاضَرَرَ**» که از بعضی از آیات قرآن استفاده می‌شود و امثال آن، که

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۴۵، ح ۱۳ ـ این حدیث را در کتابهای فراوان دیگری نقل کرده‌اند.

۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۱.

۳. سورهٔ حج، آیهٔ ۷۸.

پاسخگوی نیازهای انسانی در مسائل حقوقی و غیره می‌باشد و اگر اصول و قواعد کلّی که از کلمات معصومین استفاده می‌شود و اعتبار و حجّیت آن با قرآن مجید ثابت شده، بر آن بیفزاییم مسأله روشنتر می‌شود.

به تعبیر دیگر: موضوعات دائماً در تغییرند و اصول کلّی ثابتند، دگرگونی موضوعات سبب می‌شود که موضوع از تحت حکمی خارج شده و تحت حکم دیگری قرار گیرد، به همین دلیل امروز ما می‌توانیم تمام مسائل مستحدثه را که ذکری از آنها در کتاب و سنّت به طور خصوص نیامده، از آن قواعد کلیّه استنباط کنیم و در کتابهای مسائل مستحدثه بنویسم، و بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است.

شرح بیشتر دربارهٔ این موضوع را در کتبی که به عنوان مسائل مستحدثه نوشته شده است جستجو کنید.

۳ـ چرا شگفتیهای قرآن پایان نمی‌یابد؟

در جمله‌های اخیر این خطبه خواندیم که امامعليه السلام دربارهٔ قرآن می‌فرماید: «**لا تَفْنى عَجائِبُهُ وَ لا تَنْقَضي غَرائِبُهُ**؛ شگفتیهای قرآن از میان نمی‌رود و اسرار نهفتهٔ آن پایان نمی‌پذیرد» و به تعبیر دیگر هر قدر زمان بگذرد و پژوهشگران دانشمند دربارهٔ اسرار آن بیشتر بیندیشند، اسرار تازه‌ای را از این کتاب آسمانی کشف می‌کنند؛ اضافه بر این، زیباییها و شگفتیهای آن همچنان به طراوت خود باقی است و هرگز کهنه نمی‌شود، به همین دلیل همهٔ ما این حقیقت را با تجربه دریافته‌ایم که هرگز از خواندن و تکرار آن خسته و ملول نمی‌شویم.

دلیل این مطلب یک نکته است و آن این که قرآن کلام خداست و کلام خدا همچون ذات پاکش نامحدود و بی‌انتهاست، کلام مخلوق نیست که همچون فکر و عقل او محدود باشد؛ بعلاوه چون مخاطبین قرآن همهٔ انسانها تا دامنهٔ قیامتند، خداوند سهمی برای هر کدام در اسرار این کتاب آسمانی قرار داده است.

این سخن را با حدیث پرمعنایی از امام صادقعليه السلام پایان می‌بریم، در این حدیث

از امام «**علی بن موسی الرضا**»علیه‌السلام نقل شده که: مردی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: «**ما بالُ الْقُرانِ لا یَزْدادُ عَلَی الدَّرْسِ وَ النَّشْرِ اِلاّ غَضاضَةً**؛ چرا قرآن بر اثر کثرت انتشار و تکرار تلاوت و تدریس، کهنه نمی‌شود؛ بلکه هر روز شاداب‌تر است»؟

امام در پاسخ فرمود: «**لاَنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لَمْ یَجْعَلْهُ لِزَمان دُوَن زَمانٍ وَ لا لِناسٍ دُونَ ناسٍ فَهُوَ فی کُلِّ زمانٍ جَدید وَ عِنْدَ کُلِّ قَوْمٍ غَضّ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ**؛ زیرا خداوند متعال آن را برای زمان معیّن یا گروه خاصّی قرار نداده (و مخاطبین آن تمام انسانها در طول تاریخند)؛ به همین دلیل در هر زمان تازه است و تا روز قیامت نزد هر قومی با طراوت و شاداب می‌باشد».[1]

* * *

۱. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۰ (بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۵).